



آنچه می خوانید،
جوابیه

نویسنده محترم
جناب آقای
محمدرضا یوسفی
به نقدی است که
کارشناس محترم
جناب آقای
احمد بروجردی
بر کتاب
«شالیزار سبز»
ایشان

در پژوهشنامه ۵
به چاپ رسانده اند.
صرف نظر از اینکه
جوابیه آقای یوسفی
تا چه حد علمی
است،

چشم آن داشتیم
که لحن ایشان
همچون لحن
آقای بروجردی
آرام و متین
و خویشتندارانه
باشد.

با این همه
ضمن تشکر
از ایشان، جوابیه را
بی کم و کاست

و حتی
بدون ویرایش
درج می کنیم.
امیدواریم
دیگرانی هم که
نسبت به نقدهای

مندرج در
پژوهشنامه

حرفی دارند،
از اظهار لطف
و ارسال مطلب
در رخ نقرمانند

و اطمینان
داشته باشند
که دستشان کوتاه
و خرما بر نخیل
نیست.

نقدی بر «نقد فصل»

«به نام خدا»

با سلام، مدیر مسئول و سردبیر فصلنامه پژوهشنامه با احترام به عرض می‌رساند که در شماره پنج پژوهشنامه نقدی بر کتاب «شالیزار سبز» نوشته اینجناب به چاپ رسیده است. از آنجا که بر کتب دیگر من نیز نقد و معرفی و شرح در شماره‌های دیگر هم نوشته شده و متأسفانه منتقدین محترم دقت کافی در شناسایی اثر نداشته‌اند و نویسنده حقیر هم در کنج خانه نشسته و بی‌پایی نقدها و نظرهای گوناگون را خوانده، بر آن شدم که لااقل بر یکی از آنها نقدگونه‌ای نوشته باشم و مدام در دل و با خود پاسخ به نظریات دوستان را نداده باشم و خون دل نخورده باشم؛ و از این بابت که به‌ر حال شرایط و امکانات ارائه نظر و عقیده در ید دوستان است و ما باید، بخوانیم و بشنویم؛ گفتم لااقل بنویسم تا خودم را در آینده دیده باشم. چون من در پایین ایستاده‌ام و خرما بر نخیل است. اگرچه می‌گویند حق و حقوق اهل قلم چنین است که هر جریدهای نقدی بر اثری از کسی نوشت، آن فرد هم محق است، بگوید دوست عزیز ما را، یعنی اثر ما را، خوب دریافت کرده‌ای. ما هم بر این نظر چیزی نوشته‌ایم؛ حال بر پژوهشنامه است که منعکس کند یا نه!

با تشکر - محمدرضا یوسفی

بحث نقد و خصوصاً نقد ادبیات کودک در زمانه ما از آن صلابت و یکدستی و اخلاصی که لازمه نقد صحیح و تأثیرگذار می باشد، به دور است. با کمال تأسف اغلب نقدهایی که نوشته می شود، سرشار از حبّ و بغض و تمایلات دسته‌گرایانه می باشد و سرانجام جز سیاه ساختن ستونهای روزنامه و مجله‌ها، و ایجاد ابهام در اذهان بعضی از خوانندگان ثمری به بار نمی آورد و سرانجام هم به ورطه فراموشی سپرده می شود.

نقد درست و شایسته و اساساً منطقی، آن نقدی می باشد که در آغاز منتقد اصل اثر را به خوبی، آنچنان که می باشد، درک کند و پس از آن به بحث و نظر پیرامون صحت و سقم طرح داستان و شخصیت پردازی و دیگر موارد هنری کار بپردازد.

با کمال حسرت و اندوه نقدنویسی در اغلب عرصه‌های هنری دیار ما، ملعبه دست کسانی گشته که در آغاز افرادی ناموفق در زمینه تولید و خلق اثر بوده‌اند، و پس از آن نیز کسانی که اساساً و به شکل تخصصی ادبیات کودک و نوجوان را نمی شناسند، به نیازمندیها و اصول آن آگاهی کامل ندارند و به این مهم پرداخته‌اند. اینان با خواندن اثری و این احساس که کم و کاستیهایی در آن اثر می بینند، خودشان را محق می دانند که قلم به دست بگیرند و قلم فرسایی کنند. بدون آنکه به ابتدایی ترین اصول نویسندگی برای کودکان دست یافته باشند و یا آن را شناخته باشند. از این دست نقدها نوشته ایست که در کتاب «پژوهشنامه ادبیات کودک و نوجوان، شماره پنج» به عنوان «نقد فصل» به چاپ رسیده است. و مسئولین پژوهشنامه برای آنکه پایه‌های علمی منتقد و نقد او را بسیار سفت و محکم کرده باشند، در کنار ستونهای نقد آورده‌اند که منتقد

«کارشناس زبان و ادبیات فارسی است و هم اهل خطه گیلان»

با صراحت باید اذعان کرد که کارشناس زبان و ادبیات فارسی بودن، حدّ کافی برای این منظور نمی باشد که فردی بتواند، ناقد ادبیات کودک و نوجوان نیز باشد. چون ادبیات کودک در جهان موقعیت ویژه خودش را دارد و در دیار ما نیز می رود تا کارشناس خاص و نویسندگان عرصه خودش را نیز به شکل مشخص دارا باشد.

هنگامی که یک کارشناس ادبیات فارسی، به دور از شناخت کامل ابعاد ادبیات کودک و نوجوان پا به این حیطه می گذارد؛ حتی به دور از شناخت ویژگیهای ادبیات بزرگسال، بلکه صرفاً با نقطه نظرهای ابتدایی و ویراستارانه، چنین می شود که می نویسد: «در شالیزار سبز، آدمها واقعی‌اند، مشکلات واقعی‌اند و کل داستان در مکان واقعی با منطقی واقعی جریان می یابد، اما این واقع گرایی نویسنده، آنجا که با رنگین کمانهای تکرنگ گل بانو، پیامهای فراواقعی خود را به صورتی نمادین عرضه می کند، از یکدستی لازم تهی می شود و خواننده را دچار موهوم پرستی گل بانو می کند.»

من نمی دانم، این دوست محترم کارشناس زبان و ادبیات فارسی، چنین شقه سازی هنر و ادبیات را از کسی و کجا و در چه کتابی آموخته‌اند! به یقین به مبتدی ترین شاگردان عرصه هنر و ادبیات، این اصل را می آموزند که هنر یک مجموعه به هم پیوسته است. آنان که زمانی دراز، سعی بر جداسازی فرم و محتوا کردند، به سرانجامی خوشایند دست نیافتند؛ تا چه رسد به اینکه ما بیابیم و اجزای کلی یک اثر را شقه کنیم و پس آنگاه حکم صادر کنیم که اثر: «...از یکدستی لازم تهی می شود و خواننده را دچار موهوم پرستی گل بانو می کند.»

مرز نقطه و ویرگول می‌گذرند و در زندگی مردم پیوندی ماندگار می‌یابند؛ چنانکه گل بانو و صنوبر با رنگین‌کمان در می‌آمیزند.

ادبیات کودک - آن ادبیاتی که از سرچشمهٔ خلاقیت هنرمند می‌جوشد - اصلاً پایبند قوانین خشک و کلیشه‌های رایج نیست. چه اگر باشد، هنر خلاقه نیست. تعریفی که منتقد از واقعیت و فراواقعیت دارد، معنایی خشک و یک سویه است. بر این اساس که هر آنچه در باور من - من منتقد - واقعی می‌باشد، واقعیت است؛ و هر آنچه که به باور من - من منتقد - واقعی نمی‌باشد؛ فراواقعیت و موهوم‌پرستی می‌باشد. حال آنکه در عرصهٔ هنر و ادبیات چنین نیست. در زندگی کودکان هم چنین نیست. کودکی که مدادهای رنگی‌اش را سپاه دشمن فرض می‌کند و با پاک‌کن و تراشش - که فرضاً سپاه خودی می‌باشد - به جنگ آنها می‌رود؛ اصلاً کاری فراواقعی نمی‌کند؛ بلکه جاندارگرایی می‌کند و این زندگی واقعی او می‌باشد. چون هنگامی که پاک‌کن - همان سپاه خودی - پیروز می‌شود؛ کودک می‌خندد. این عرصهٔ پیوند خیال و واقع است و حقیقت و واقعیت زندگی کودک می‌باشد. رنج و خلاء وجودی انسان از آنجا آغاز می‌شود، که دنیای خیال‌انگیز و سرشار از نماد زندگی خود را به واپس می‌رانند و آن را فراواقعی می‌پندارد و به‌جایش معادله‌هایی - اگر پیدا کند - واقعی می‌گذارد. در عرصهٔ هنر و ادبیات، و در زمینهٔ ادبیات کودک، یکی از پلهای ارتباطی مؤثر و مفید و ضرور، نیز همین نشانه‌های فراواقعی - به‌زعم منتقد - می‌باشد؛ که اگر به‌توصیهٔ منتقد به‌جرم «موهوم‌پرستی» نویسندگان از آن تبری جویند، راه به‌بیراهه‌ای می‌برند که سرانجامی تیره، و آثاری خلق خواهند کرد به‌دور از عنصر خیال؛ آن خیالی که با زندگی سرشته شده است و جزئی از

منتقد محترم توجه نمی‌کند که همان «موهومات»، همان «پیامهای فراواقعی»، همان «صورت‌های نمادین» جزئی از زندگی گل بانو و بقیه می‌باشد. این منتقد است که می‌آید و چنین زندگی یک‌دست را چند دست می‌بیند. اگر زندگی ماشینی، از بسیاری مردم، زندگی واقعی و هماهنگ بودن با طبیعت و پدیده‌های گوناگون طبیعی را سلب کرده است، نمی‌توان نظر داد که بسا طبیعت مهربان بودن «موهوم‌پرستی» می‌باشد. آن روستایی که شاخ قوچ را بر سر در خانه‌اش می‌زند و ایمان به این دارد که خانه‌اش از گزند دد و ارواح خبیثه در امان می‌باشد. و یا به‌پیراهن فرزندش «دُنی» می‌دوزد، چون باور دارد که بچه‌اش به سلامت خواهد ماند. و یا هنگام چرای عصر، برای گوسفندانش نی می‌زند، چون باور دارد که صدای نی شوق چریدن را در حیوان تحریک می‌کند و آنچه می‌چرد، گوشت می‌شود به‌تنش، و نیز گل بانو که با رنگین‌کمان و رنگهای گونه‌گون آن سخن دارد و هر رنگ آن را تعبیری از چرخش روزگار و حال و احوال خودش می‌داند؛ اینان موهوم‌پرستی نیست؛ بلکه پیوند انسان با طبیعت است. هماهنگ کردن پدیده‌های طبیعت است با نیازهای انسان و تابع کردن آنها با خواسته‌های درونی ما می‌باشد.

منتقد محترم از آنجا که آشنایی‌اش با ادبیات کودک و نوجوان از راه ویراستاری این آثار می‌باشد، ادب کودک را مجموعه‌ای از ویرگول و نقطه و دو نقطه و غیره می‌داند، که به‌راستی آن نشانه‌ها در ویرایش نقش مشخص و بسزایی دارند، اما نمی‌توان بر آن پایه هنر و ادبیات کودک را بررسی کرد. واقعیت و فراواقعیت، نقطه و ویرگول نیستند تا با دستوری آمرانه آنها را بر جای خودشان بنشانیم، بلکه معنایی فراگیر و سیال هستند. از

زندگی می‌باشد. آن مفاهیمی که منتقد آنها را کلاً «خرافه» قلمداد می‌کند، نه در شمال، بلکه در سراسر ایران و جهان، جزیی از زندگی مردم می‌باشد و هنرمند واقعی و خلاق مرز میان خرافه و باورهای زندگی‌ساز مردم را تمییز می‌دهد و کلاً آنها را خرافه نمی‌داند. در اینجا ضروریست متذکر شد که موفقیت نویسندگانی بزرگ چون: مارکز، فوننتس، بورخس، فاکنر، یاشار کمال، سروانتس و... دست‌یابی آنان به منبع سرشار از الهام و خیال و معنای، باورهای مردمی و همان خرافه‌ها می‌باشد. و به‌یقین اگر هنر و ادبیات در کل، و هنر و ادبیات کودک در جزء، از این سرچشمه دوری‌گزیند، ما آثاری ژورنالیستی، خشک، سطحی و به دور از عنصرخلاقه خواهیم خواند. امید که چنین نباشد!

منتقد محترم اشاره کرده‌اند که «واژه‌هایی نظیر: یاور، نشا، مرز، جو، وچین... فارسی انگاشته شده...» از نوشته این‌گونه دریافت می‌شود که منتقد فکر کرده‌اند واژه‌های فوق کیلیکی هستند و لزوماً نیازمند زیرنویس می‌باشند؛ حال آنکه به‌غیر از کلمه «جو» که آن هم در زبان کیلیکی تعبیری خاص از بذر برنج در مرحله‌ای خاص دارد، مابقی فارسی می‌باشند. نباید بینگاریم که آنها فارسی هستند، بلکه واقعاً فارسی هستند. و نیز استعمال کلمه «یاوری» در متن داستان به آن معنی که منتقد گفته‌اند، نال بر «همکاری در انجام مراحل کاشت و برداشت به صورت کار در برابر کار» نمی‌باشد. بلکه این معنی را واژه «قرضاً قرضی» در قصه دارا می‌باشد که معنی آن در پایان کتاب آورده شده است، و هدف از واژه «یاوری» در متن، همان معنی لغوی واژه، یاری و کمک می‌باشد.

در رابطه با شعری که در کتاب آمده است، منتقد گفته‌اند: «کار کیلیکی نویسی این کتاب،

زمانی در دسر آفریده که دو بیت شعر کیلیکی در آن ارائه شده است... معنی ارائه شده... نادرست است.» هرچند ترجمه‌ای که منتقد داده، با ترجمه موجود در متن تفاوتی آنچنان عمیق ندارد؛ اما لازم به‌تذکر است که همان ترجمه موجود در کتاب نیز از کتاب «صدای شالیزار» زیر نظر (م. پ. جکتاچی) چاپ: رشت، نشر، کیلیکان، گرفته شده است. ضمن آنکه این کتاب به وسیله کارشناسان فرهنگ زراعی - اجتماعی مردم شمال ایران تدوین شده و شامل مقالاتی درخور توجه و محققانه می‌باشد، و طبیعی نیست که ترجمه این عزیزان را (صفحه بیست و دو) نادرست بدانیم. به‌یقین نویسندگان کتاب از آن صلاحیت علمی برخوردار بوده‌اند که اشعار را ترجمه و چاپ نمایند.

همچنین منتقد مواردی اصلاحی را پیشنهاد کرده‌اند که بعضاً مفید می‌باشد؛ اما در مواردی نادرست می‌باشد. ایشان نوشته‌اند به‌جای «موتور، مثل ورزشی قوی پیش می‌رفت و دندان‌هایش، دل زمین را شکاف می‌داد» بهتر بود، می‌نوشتند: (...دندان‌های چرخ‌هایش، دل شالیزار را می‌شکافت.) لحظه‌ای تأمل کنید! خواننده کودک از «دندان‌های چرخ‌هایش» به‌چه تصویری در ذهنش می‌رسد؟ خیال نمی‌کند که چرخ‌های موتور دندان‌دار است و به‌جای لاستیک، دندان‌های آهنین دارد، و با آنها زمین را شخم می‌کند؟ و نیز اشاره کرده‌اند که «ورزاو باید ورزو یا ورزا نوشته می‌شد و معنی آن گاو نر است نه گاو ماده...»

نخست اینکه در متن داستان کلمه «ورزاوی» را داریم، نه «ورزاو». و سپس اگر این کلمه «ورزا» یا «ورزاو» پنداشته می‌شد، لزوماً در حالت اتصال «ی» به آن می‌باید «ورزاوی» نوشته می‌شد. زیرا حالت نسبی و معرفه‌ای این واژه در اصطلاح مردم «ورزاوی» می‌باشد.

دقیقی از ادبیات، و ادبیات کودک و نوجوان ندارد. مرز میان واقع و خیال را در هنر نمی‌شناسد و نیز به هم آمیختن این دو پدیده را نمی‌داند. به‌زعم ایشان اگر آن «موهوم‌پرستی» را از داستان برمی‌داشتیم، اثر یکدست می‌شد؛ حال آنکه زیبایی این کار، و زیبایی زندگی گل‌بانو و صنوبر، در پیوند آن خیال، با زندگی و کار و کوشش شالیکاران می‌باشد. اگر بخواهیم مفاهیم گوناگون اجتماعی، سیاسی، اقتصادی، روانی و... را به‌کودکان و نوجوانان آموزش و انتقال دهیم، باید آن مفاهیم را در بوتۀ خیال بیازماییم و از روایت خشک و بی‌روح پرهیز کنیم، تا کودک و نوجوان نپندارد که ما، او را به آزمایشگاه کشاورزی و یا فلان کارخانه می‌بریم، تا فلان مفهوم علمی و اجتماعی را به‌او تفهیم کنیم. این شیوه کم‌بها دادن به‌تخیل کودکان، و نیز درک نکردن عنصر خیال در آثار کودکان و نوجوانان می‌باشد.

امید که در برهوت نبودن جُنکی، نشریه‌ای مفید در عرصه نقد و نظر، حول هنر و ادبیات کودک و نوجوان، پژوهشنامه به‌دور از دسته‌بازیه‌ها بتواند اثر و یادی ماندگار و زیبا، از خودش به‌جا بگذارد. نه آنکه بازوی گروهی گردد، برای راندن گروهی دیگر از عرصه نوشتن، که روزگار ادب کودک ما به‌غایت زخمی و خسته و بسی‌جان است و بیشتر مساعدت می‌طلبد تا بتواند بر پاهایش در مقابله با وضع اسفناک نشر، هجوم و درو نویسندگان کودک به‌وسیله تلویزین، منفرد گشتن اندک نویسندگان جدی کودک و نوجوان، بلوکه شدن عرصه‌های نشر آثار به‌دست این و آن، نبود تشکلی در حد یک انجمن برای نویسندگان کودک و نوجوان؛ در چنین شرایطی باید شمرده‌تر و هشیارانه‌تر قدم برداشت. امید که چنین باشد!

ثانیاً در همین رابطه در فرهنگ معین می‌خوانیم: «ورزا = ورزاو، ورزیدن، گاو نر؛ گاو ورز، ورزاو؛ گاو ماده...» در اصل هر گاو ورزیده‌ای را می‌توان ورزاو گفت، چون این نام از مصدر «ورزیدن» می‌آید و در مناطق گوناگون به‌اشکال متفاوت بیان می‌گردد.

در نقد منتقد محترم از این موارد کم نیست، اما از آنجا که ادامه آن ضرورتی ندارد، راقم به‌این امر اشاره دارد که اساساً نوشتن کتاب «شالیزار سبز» و کتب دیگر به‌اسامی «سرزمین آبی»، «حکایت کوزه‌گر جوان»، «قصه گلرو و گلبو»، «قالیچه تیه گلی» و... کتابهایی هستند که ابتدا با انگیزه آموزش یک موضوع به‌کودکان و نوجوانان نوشته شده است. در اصل این کتابها از مجموعه کتابهای آموزشی به‌شمار می‌روند. از آنجا که در کتب آموزشی - داستانی دست و بال نویسنده، به‌لحاظ ارائه موضوعی مشخص، بسته و محدود می‌باشد؛ معمولاً کار از حد یک کار خلاقه، که ذهن کاملاً آزاد است، دور می‌شود. البته این سخن معنایش چنین نیست، که هرگونه کار آموزشی - داستانی لزوماً خلاقه نیست و یا نمی‌تواند باشد. اما این معنی را نیز به‌همراه دارد که در خلق چنین آثاری جبراً ذهن نویسنده محدود به‌شرایط خاص موضوع اثر می‌باشد. حال، غرض راقم از این مختصر سخن در باب آثار آموزشی - داستانی برای کودکان - نوجوانان نه شرح چنین مبحثی می‌باشد و نه اینکه از پی توجیهی می‌باشد تا هر منتقدی، هنگامی که می‌خواهد چنین کارهایی را نقد کند، با احتیاط بیشتر قلم بزند؛ بلکه قصد راقم این است که متذکر شده باشد، منتقد محترم اصلاً توجه به‌پیام و ویژگیهای اثر ننموده است. نه آنکه محتوای اثر را دریافت نکرده باشد، حدوداً محتوا را دریافته است؛ اما شناخت کامل و